



تاریخ جهان برای خردسالان

www.KetabFarsi.com



## جهان ما چگونه پدید آمد

یکی بود ، یکی نبود .  
روزی ، روزگاری پسرکی بود ،  
همچنانکه وقتی من هم پسرکی بیش نبودم .  
تاساعت هفت صبح ناگزیر بود در رختخواب بماند تا پدر و مادرش  
بیدار گردند .

من نیز چنین می کردم .  
چون همیشه پیش از وقت معهود بیدار می شد ، مدتی در رختخواب  
دراز می کشید و درباره همه گونه چیزهایی که درك آنها چندان آسان  
نمی نماید ، اندیشه می کرد .  
من نیز چنین می کردم .

چیزی که بیشتر از خود می‌پرسید ، این بود که .  
اگر در همه جهان ،

نه پدران و مادرانی بودند ،

نه عمه‌ها و عموهایی بودند ،

نه عموزادگان و همبازیهای دیگری بودند ،

و اصلاً جز او هیچکس نبود ،

جهان چه صورتی می‌داشت ؟

شاید شما هم این گونه سؤاها از خود کرده باشید ،

همچنانکه من نیز این گونه پرسشها از خود بسیار کرده‌ام .

سر انجام ، به اندازه‌ای از اندیشه اینکه چنین دنیای سهمگینی

چگونه خواهد بود ، احساس تنهایی می‌کرد که دیگر تاب نمی‌آورد و به

اطاق مادرش می‌دوید و خود را در بستر او می‌افکند تا این اندیشه ترسناک

را از مغز خود بیرون کند .

من نیز چنین می‌کردم . راستش را بخواهید ، آن پرسك خودم بودم .

به اصل مطلب پردازیم : سالهای فراوان پیش از این ، روزگاری

بود که هیچ مرد ، زن ، کودک - خلاصه هیچ آدمیزادی در سراسر جهان نبود .

البته هیچ خانه‌ای هم نبود زیرا که آدمیزادی نبود که خانه‌ای بسازد

یا در آن زندگی کند . نه شهری و شهرکی بود و نه چیزی که مردمان ساخته

باشند .

دنیا جویانگه جانوران وحشی : خرسها ، گرگها ، مرغان ، پروانه‌ها ،

غوکان و ماران ، سنگها پشتهها و ماهیها بود .

می‌توانید تصور چنین جهانی را بکنید ؟ .

آنگاه ، سالهای دراز پیش از آن ، زمانی بود که نه مردمانی در سراسر جهان بودند و نه هیچگونه حیوانی بود. میدان میدان رستنیها ، درختان ، بوته‌ها ، گلها و گیاهان بود .

می‌توانید چنین جهانی را به تصور آورید ؟

آنگاه ، سالهای سال پیش از آن ، روزگاری بود که در سراسر جهان نه‌مردمی بود ، نه حیوانی ، نه رستنیی . همه جاسنگ خشك و برهنه ، و آب بود .

می‌توانید تصور چنین جهانی را بکنید ؟

آنگاه ، سالهای فراوان و دراز پیش از آن- آنچنانکه اگر سراسر هفتدها و ماهها و سالهای آینده همچنان فراوان و دراز بر زبان آورید ، هنوز کافی نیست - روزگاری بود که اصلاً جهانی وجود نداشت .

فقط ستارگان بودند و خدایی که آنها را آفریده بود .

ستارگان واقعی شبیه<sup>۵</sup> ستاره‌های طلایا برنجینی که بر روی دوش افسران می‌بینید ، نیستند . ستارگان واقعی در آسمان ، پره ندارند . گویهای بسیار بزرگ سوزان و آتشین‌اند ، نه چیز دیگر .

هرستاره ، به اندازه‌ای بزرگ است که در دنیا چیزی بدان بزرگی نمی‌توان یافت . يك تگه ، يك خرده از ستاره‌ای بزرگتر از کره زمین است . خوب توجه می‌کنید بزرگتر از کره زمین !

یکی ازین ستارگان خورشید ماست . همین خورشیدی که به چشم می‌بینید . ستارگان دیگر نیز- اگر بتوانیم به آنها نزدیک کردیم- مانند

خورشیدند .

اما آن زمان ، آن روز کار دراز پیش ازین ، خورشید به بزرگی و گردی و سفیدی و گرمی که امروز در آسمان می بینیم ، نبود. مانند چرخ فلکی بود که شاید در آتشبازیهای شب عید نوروز<sup>۵</sup> یا جشنهای دیگر دیده باشید. گرد خود می چرخید و آتش و جرقه به پیرامون خویش می پراکند.



خورشید که جرقه و آتش به گرد خود می پراکند.

یکی از جرقه‌هایی که خورشید پرتاب کرد، درست مانند جرقه‌ای

که از کنده هیزمی که ترق و تروق کنان در بخاری می سوزد ، پرتاب شود  
وسرد گردد ، سرد گشت .

اگر گفتید این جرقه چه بود ؟

بینید می توانید حدس بزنید؟

این جرقه جهان ما بود. یعنی همین کره‌ای که اکنون بر روی  
آن زندگی می کنیم .

نخست ، جهان ما یا کره زمین ، چیزی جز يك گوی سنگی نبود.  
گرداگرد این گوی سنگی را مهبی غلیظ فرا گرفته بود .

سپس این مه تبدیل به باران گشت و بر روی زمین باریدن گرفت و

شُر

و

شُر

و

شُر

و

شُر

و

شُر

آن قدر بارید تا همه گودالها پر شد و آبگیرهای بسیار بسیار بزرگ و  
ژرف پدید آمد. این آبگیرها اقیانوسها بودند. جاهای خشك همان سنگهای  
برهنه بود .

پس از آن، نخستین جانداران : رستنیهای بسیار ریز پدید آمدند که  
شاید آنها را زیر ذره بینی قوی توانسته باشید ببینید .



در آغاز، این رستنیهای بسیار ریز فقط در آب می‌رویدند. کم‌کم بر کنارها رستند. آنگاه روی سنگ رویدند.

سپس، گل و خاک همه جا روی سنگ را پوشاند و رستنی بیشتر روید و همه روی زمین را فرا گرفت.

آنگاه، نخستین جانوران ریز در آب پیدا شدند. به راستی که بسیار خرد بودند، آنچنانکه مانند رستنیهای ریز، جز به یاری ذره‌بین دیده نمی‌شدند.

پس از آن، در آب جانورانی بزرگتر چون ستارگان دریایی و نرم‌تنان و خرچنگ گونه‌ها پدید آمدند.

سپس، حشرها پیدا شدند که پاره‌ای در آب و پاره‌ای بر روی آب، برخی در خشکی و بعضی در هوا زندگی می‌کنند.

آنگاه، ماهی پدید آمد که فقط در آب زندگی می‌کند.

پس از آن جانورانی چون قورباغه‌گان یا دوزیستان پیدا شدند که هم در آب زندگی می‌کنند و هم در خشکی.

سپس، خزندگان چون ماران و سنگپشته‌ها و سوسمارها و دینوسورهای عظیم پدید آمدند.

آنگاه، مرغان که تخم می‌گذارند، و پستاندارانی مانند روباهان و فیلان و گاوان که چون بچه‌بیاورند از آنها پرستاری می‌کنند، پیداشدند.

پس از آن، بوزینگان پیدا شدند، و دست آخر اگر گفتید چه پیداشد؟ چه تصور می‌کنید؟

آری، مردم: مردان، زنان و کودکان پدید آمدند.

این پله‌ها پیدایش موجودات را نشان می‌دهد. ببینید می‌توانید این پله‌ها را طی کنید.

ستارگان ،

خورشید ،

جرقه ،

جهان ،

مه ،

باران ،

اقیانوسها ،

رستنیها ،

جانوران ،

ستارگان دریایی ،

حشره ها ،

ماهی ،

دوزیستان ،

خزندگان ،

مرغان ،

پستانداران ،

انسان ، کد من و شما باشیم .

پس از آن، تصور می کنید چه روی داده باشد ؟

## «هیهو-هیهو» و «کی-جی»

می‌پندارید که من از آنچه در روز کاران کهن روی داده است باخبرم؟  
 نه! خبر دقیق ندارم.

آنچه می‌گویم حدس و گمان است.

اما حدس چندگونه است. اگر من دودست خود را بیندم و پیش  
 شما بگیرم و از شما بپرسم که در کدام يك پل گذاشته‌ام، پاسخ شما  
 بدین پرسش يك گونه حدس است.

يك گونه دیگر هم هست. هنگامی که برف آمده است و من جای  
 کفش روی برف می‌بینم، حدس می‌زنم که کسی باید از روی برف گذشته  
 باشد؛ زیرا که کفش خودش بی آنکه پای کسی در آن باشد روی برف راه  
 نمی‌رود. این گونه حدس دیگر بخت و اتفاق نیست بلکه فهم و شعور  
 خدا داد است.

به همین ترتیب، ما می‌توانیم دربارهٔ بسیاری از چیزهایی که سالها  
 پیش ازین اتفاق افتاده است، هرچند که کسی آنها را ندیده یا دربارهٔ آنها

سخنی ن گفته باشد ، حدس بزنیم .

مردم در جاهای مختلف جهان زمین را ژرف کنده و پایین رفتند و در آنجاها چیزها یافته‌اند .

به گمان شما چه یافته‌اند ؟

گمان نمی‌کنم بتوانید پاسخ مرا درست بگویید .

سرهای تیر و نیزه و تبر یافته‌اند .

نکته مهم درباره این چیزها این است که برخلاف انتظار شما از آهن یا فولاد ساخته نشده ، از سنگ درست شده است .

یقین داریم تنها انسان است که می‌تواند چنین چیزها بسازد و به کار ببرد . پرندگان و ماهیان و دیگر جانوران تبر و نیزه به کار نمی‌برند . و نیز یقین داریم که انسان ، سالها پیش از آنکه آهن و فولاد را بشناسد ، در جهان می‌زیسته است ؛ زیرا هزاران سال طول کشیده است تا خاک و گل روی این چیزها را گرفته و آنها را از نظرها پنهان داشته است .

استخوانهای مردمانی را که این ابزارها را به کار می‌برده‌اند نیز یافته‌ایم که باید هزاران هزار سال پیش ، پیش از آنکه کسی تاریخ‌نویسی کند ، مرده باشند .

بدین گونه ، ما می‌دانیم که مردمی که روی زمین می‌زیستند ، کار می‌کردند ، بازی می‌کردند و می‌خوردند و می‌جنگیدند . بسیاری از کارهایی که ما امروز می‌کنیم و جنگ از آن جمله است ، می‌کردند .

ازین رو ، این زمان در دوران پیش از تاریخ جهان که مردم چنین چیزهای سنگی می‌ساختند و به کار می‌بردند ، عصر سنگ نامیده شده است . مردمان این عصر را مردمان پیشین یا نخستین می‌نامیم . نخستین مردمان حیوانات وحشی بودند . اما برخلاف دیگر حیوانات وحشی ، روی

دو پا راه می رفتند . این مردم مو فراوان داشتند . اما نه تنها روی سر ، بلکه همه جای تنشان مانند سگهای پرپشم وژولیده موی ، مو داشت .

پاره‌ای از جانوران وحشی خانه می‌سازند . روباه در زمین سوراخ می‌کند، سگ آبی از گل وچوب لانه درست می‌کند . اما این مردمان نخستین شاید هیچگونه خانه‌ای که در آن زندگی کنند نداشتند . هنگامی که شب فرا می‌رسید، روی زمین دراز می‌کشیدند . بعدها وقتی که زمین سرد گشت ، در کوهها و دامن تپه‌ها غارهایی یافتند که می‌توانستند از شر سرما و حیوانات وحشی بدانها پناه ببرند . ازین رومردان و زنان و کودکان این روزگار ، مردمان غارنشین نامیده می‌شوند .

این غارنشینان روزها به شکار کردن حیوانات می‌پرداختند یا پنهان می‌زیستند تا خود شکار حیوانات نگردند .

حیوانات در گودالهایی که روی آنها را باخس و خاشاک می‌پوشاندند به دام می‌انداختند، یا اگر بیخشان یاری می‌کرد، آنها را با گریز یا سنگ یا تیرهایی که سرشان سنگ نوک تیز بود و یا با تیر می‌کشتند . حتی تصویر این حیوانات را نیز با سنگهای نوک تیز بر دیوارهای غار خویش می‌کشیدند، و برخی از این تصویرها را امروز هم می‌توانیم تماشا کنیم .

خوراکشان انواع گردهای جنگلی و توت و تشک بیابانی و گندم و جو دشتی بود . به آشیانه‌های پرندگان دستبرد می‌زدند و تخمهای آنها را خام خام می‌خوردند ، زیرا آتش نداشتند که آنها را بپزند . خون آشام بودند و همچنانکه شما يك قنجان شیر می‌نوشید، دوست داشتند که خون حیواناتی را که می‌کشتند گرم گرم بنوشند .

به زبانی که به غرغر خوک همانند بود و به آوازی مانند «هیپو»

هیپو» - «قلقُ قلق» ، مقاصد خود را بد یکدیگر حالی می کردند .  
جامه‌شان از پوست حیواناتی بود که می کشتند، زیرا در آن روز گاران  
پارچه وجود نداشت، اگر چه انسان بودند، چنان مانند حیوانات وحشی  
زندگی می کردند که ما آنان را وحشیان می خوانیم.  
انسانهای نخستین ، مردمان زیبایی نبودند . موجوداتی ترسناک و  
خونخوار بودند که هر زمان دستشان می رسید ، می زدند و می کشتند و  
می بردند .

مرد غارنشین دختری از غار وپنگاهی می ربود و او را آن قدر می زد  
و می کوفت تا بیهوش گردد. آنگاه او را کشان کشان به غارخویش می برد  
تا با او عروسی کند .

مردان جنگجو بودند ، اما دلیر نبودند. حیوانات دیگر و همچنین  
مردان دیگر را اگر از خودشان ضعیفتر بودند ، یا اگر می توانستند آنان  
را غافلگیر کنند ، می کشتند . اما از پیش نیرومندان می گریختند و پنهان  
می گشتند .

تنها قانون زندگی آنان : آزدن و کشتن ، و اگر از دستشان بر  
نمی آمد ، گریختن و پنهان شدن بود .

ازین رو ، نخستین قانون طبیعت را : « هر کس به فکر خویش است »  
می نامیم .

آنان می دانستند که اگر نکشند کشته می شوند . زیرا نه قانونی  
بود و نه پاسبانی که از آنان حمایت کند. این نخستین غارنشینان ، یا کلن  
ما هستند و بسیاری از خوبیهای وحشیانه‌ای را که در ما هست ، از آنان به  
ارث برده‌ایم .

با وجود دین و آیین و پرورش ، هنوز مردمانی هستند که اگر از دستشان برآید ، کردار و رفتارشان همان است که نیاکان ما را در آن روز کاران بود . زندان برای این گونه مردمان درست شده است .

انسانهای نخستین را چون فیل پوست ستر یا چون خرس پوستین گرم نبود تا آنان را از سرما نگاهدارد ، و چون گوزن نمی توانستند تند و چالاک بدوند و از دشمنان خویش بگریزند ، با حیوانی نیرومند و تیزدندان و چنگال چون شیر نیز هموردی نمی توانستند کرد . شکفت این است که با این وصف زندگی کردند و پایدار ماندند .

مردمان نخستین را دو چیز بود که آنان را بیش از چنگال تیز و عضلات نیرومند و پوست ستر حیوانات وحشی به کار می آمد و یار و مددگار بود . مغز آنان بهتر و برتر از دیگر حیوانات و دستشان کارآمدتر از پاهای پیشین جانوران بود .

با مغز می توانستند بیندیشند ، مغزشان به چیزهایی که زندگیشان را بهبود بخشد و به افزار کار می اندیشید ، و دستشان آنها را می ساخت و به کار می برد . جانوران افزار به کار نمی بردند . انسان به کار می برد .

به جای دندان تیز حیوانات ، می توانست نیزه به کار ببرد . به جای اینکه پوست پشمالود و گرم داشته باشد ، پوست حیوانات را به تن می کرد . چنین بیندارید که شما دختر یا پسر در عصر سنگ بودید و نامتان « کی - جی » بود ، نمی دانم که درین احوال چگونه به زندگی دلبستگی می توانستید داشت

بامدادان ، چون بر می خاستید ، شستشو نمی کردید ؛ حتی دست و روی خود را هم نمی شستید . دندانهای خود را مسواک نمی کردید و موهای

خویش را شانه نمی‌زدید .

با دست غذا می‌خوردید. نه قاشقی بود، نه کارد و چنگالی . فقط کاسه‌ای داشتید که مادرتان برای آب خوردن از گل درست کرده و در آفتاب خشکانده بود .

نه بشقاب داشتید، نه صندلی ، نه میز، و نه می‌دانستید که چگونه غذا بخورید .

کاغذ و مدادی هم در میان نبود .

باشنبه و یکشنبه و فروردین و اردیبهشتی نیز سروکار نداشتید . فقط روز گرم و آفتابی یا سرد و بارانی را تشخیص می‌دادید . همهٔ روزهای یکسان بود . دبستانی نبود که بدان بزوید . هر روز تعطیل بود. جز اینکه کاسهٔ گلی درست کنید یا توت و تمشک صحرايي بچینید یا با برادران و خواهران خود « گرگم به هوا » بازی کنید ، کاری نداشتید . سخن درین است که چگونه چنین زندگی را دوست می‌توانستید داشت .

آیا می‌پندارید که زندگانی درازی اینچنین در باران و باد و آفتاب دلپذیر بود ؟!

من تنها مختصری از داستان مفصل را برای شما نقل کرده‌ام . غار، سرد و نمناک و تاریک ، و زمینش خشک و خالی بود . فقط گاهی کپه‌ای برگ کف غار ریخته بود تاروی آن بخوابید . تنها شب‌پرگان و تار تنکهای بزرگ ، در غار همنشین شما بودند .

ممکن بود پوست حیوانی را که پدرتان کشته بود به تن کرده باشید . اما اگر این پوست همهٔ تنتان را نپوشانده بود و آتشی هم نبود، در زمستان



سردتان می‌شد ؛ و اگر هوا بسیار سرد می‌گشت شاید از سرما خشک می‌شدید .

صبحانه‌تان کمی توت یا تمشک خشک و گندم و جو و گوشت خام بود . ناهارتان نیز همین چیزها بود ، و شام هم همین چیزها را داشتید . نان و شیر و کره و مربا و میوه‌ای در کار نبود . سراسر روز ، کاری نداشتید بکنید جز اینکه خود را از حیوانات وحشی چون خرسها و ببرها بپایید ؛ زیرا دری نبود و قفل و کلیدی وجود نداشت ؛ و اگر ببری شمارا پیدا می‌کرد می‌توانست هر جا که شما می‌روید دنبالتان بیاید و شمارا حتی در غار شکار کند .

آنگاه ، اگر روزی پدرتان که صبح از غار بیرون آمده و دنبال شکار رفته بود ، باز نمی‌گشت ؛ شما می‌دانستید که حیوان درنده‌ای او را دریده است و پیش خود می‌گفتید که : چه وقت نوبت به من می‌رسد . آیا می‌پندارید که با چنین زندگی می‌توانستید میانه داشته باشید؟

## آتش! آتش!! آتش!!!

معمولاً نخستین چیزها : نخستین بچه ، نخستین دندان ، نخستین گام ، نخستین کلمه - یا مزه است ؛ حتی نخستین تپانچه وسیلی نیز چندان بیمزه نیست .

این کتاب اصولاً داستان نخستین چیزهاست . با چیزهایی که اندک اندک پس از آن آمده است ، بعدها آشنایی پیدا خواهید کرد .

مردمان نخستین آتش را نمی شناختند . نه کبریت داشتند و نه می دانستند که چگونه روشنایی پدید آورند یا آتش درست کنند . شب هنگام چراغ نداشتند . آتشی نداشتند که خود را گرم کنند یا غذای خود را بپزند . درست نمی دانیم که کجا و چگونه و چه زمان توانستند آتش درست کنند و آن را به کار ببرند .

اگر شما دستهایتان را به هم بمالید گرم می شوند . این کار را بکنید . اگر تندتر به هم بمالید ، داغ می شوند . اگر دو تکه چوب را نیز به هم

بسایید، گرم می شوند و اگر آنها را سخت تند به هم بسایید، داغ می گردند،  
و اگر مدتی این کار را دنبال کنید، افرودخته می شوند. سرخ پوستان امریکا  
و پیشاهنگان نیز همین کار را می کنند و از ساییدن چوبی به چوب دیگر  
آتش پدید می آورند. این، یکی از نخستین اختراعات بوده، و این اختراع  
همان اندازه برای انسان نخستین تازگی و اهمیت داشت که اختراع  
چراغ برق در روزگار ما برای ما جالب و با اهمیت است.

مردمان عصر سنگ، هیچگاه موی سر خود را کوتاه نمی کردند  
و ریش خود را نمی تراشیدند. حتی اگر هم می خواستند آنها را کوتاه کنند  
که به احتمال نمی خواستند، وسیله این کار را نداشتند.

ناخنهایشان مانند چنگال حیوانات بلند می شد تا اینکه سرانجام  
می شکست و می افتاد. جامدهایی که از پارچه درست شده باشد نداشتند.  
زیرانه پارچه داشتند و نه چیزی که اگر پارچه می داشتند، آن را بدان  
ببرند و بدوزند.

نه اره داشتند که چوب را اره کنند و نه چکش و میخی که تخته‌ها  
را به هم پیوندند و خانه یا اسباب خانه درست کنند.

نه چنگال داشتند نه قاشق، نه کوزه داشتند نه دیگ، نه آنان را  
سطل و بیل بود و نه سوزن یا سنجاقی. مردمان عصر سنگ نه هرگز  
آهن و فولاد یا قلع و برنج یا چیزهایی که از این فلزها ساخته شده باشد  
دیدند، و نه هرگز در باره آنها چیزی شنیده بودند. هزاران هزار سال  
بی آنکه چیزی فلز ساخت داشته باشند، گذران کردند.

آنگاه ، روزی یکی اذین مردمان به پیشامد به چیزی برخورد،  
این گونه برخورد را « کشف » می نامیم .

آتش درست می کرد ؛ و آتش که امروز برای ما چیزی عادی و  
پیش پا افتاده و معمولی است ، برای او هنوز شگفت انگیز بود. چند سنگ  
گرداگرد آتش خود چید تا اجاق مانند چیزی درست کند . اما اتفاق  
چنان افتاد که این سنگها سنگ معمولی نبود ، بلکه چیزی بود که ما  
امروز آن را سنگ معدن می خوانیم . سنگها مس در خود داشت. گرمای  
آتش پاره های از مس درون سنگ را گداخت و بر روی زمین روان ساخت .

چه قطره های روشن و درخشانی !

آنها را آزمون کرد و

خوشترنگ یافت. پس سنگ بیشتری

گداخت و مس بیشتری به دست آورد.

نخستین فلز ، بدین گونه

کشف گشت .

نخست ، مردم از مس مهردها

و چیزهای آرایشی می ساختند ، زیرا

بسیار روشن و درخشان بود. پس از

آن دیدند که می توان به کوفتن ،

از آن کاردها و پیکانهای تیز ، بسی بهتر از کاردها و پیکانهای سنگی که

پیشتر به کار می بردند ، ساخت .

اما توجه داشته باشید که آنچه نخست کشف کردند، آهن نبود،

مس بود .



مردی غارنشین در حال کشف مس

سپس ، قلع به همین ترتیب کشف شد . آنگاه دیدند که هنگامی که مس با قلع بیامیزد ، فلزی سخت تر و بهتر از هر یک به تنهایی ، پدید می آید . این گونه فلز را که از قلع و مس با هم درست می شود ، مفرغ می نامیم ، و مدت دو یا سه هزار سال مردمان افزارها و سلاحهای خود را از آن می ساختند . از همین رو ، روزگاری را که مردمان افزارها و سلاحهای خود را برای شکار و جنگ از مفرغ می ساختند ، عصر مفرغ می خوانیم . سرانجام مردی آهن را کشف کرد و زود دریافت که آهن برای بسیاری از چیزها بسی بهتر از مس یا مفرغ است . عصر آهن از زمان کشف آهن آغاز می شود ، و اکنون ما همچنان در عصر آهن به سر می بریم .

چون مردمانی که در عصر مفرغ و عصر آهن می زیستند ، پس از کشف فلز می توانستند چیزهایی بسازند که پیش از آن شاید جز با سنگ نمی توانستند ساخت ، و چون نسبت به مردمان پیشین بیشتر عمر می کردند ؛ آنان را متمدن می خوانیم . شاید در داستانها یا افسانههای پریان از عصر طلایی نیز چیزی به گوشتان خورده باشد . ولی مقصود از آن نه عصر طلا بلکه روزگار آبادانی و نعمت و آسایش بوده که هر چیز زیبا و دوست داشتنی و هر کس فرزانه و خوب بوده است . در تاریخ جهان زمانهایی بوده است که به همین دلیل عصر طلایی خوانده شده است .

اما ، می ترسم که واقعاً عصر طلایی یا روزگار آسایش و داد جز در افسانههای پریان هرگز وجود نیافته باشد .

## از هوایما

مردمان عصر مفرغ و آهن می پنداشتند که جهان تخت و هموار  
 است، و تنها پاره کوچکی از جهان را می شناختند، یعنی همان بخشی را  
 که در آن زندگی می کردند؛ و می پنداشتند که اگر همچنان بروند و  
 بروند، به جایی می رسند که از آنجا

ب

.

ب

ا

ی

ی

ن

م

ی

ا

ف

ن

ن

د

۱۹

این دورترین نقطه جهان را - که کسی نمی‌دانست کجاست - آخر دنیا می‌نامیدند . اگر با هواپیمایی به آسمان می‌رفتیم و از آنجا به این گوشه جهان که روزگاری نخستین مردمان متمدن در آن زندگی می‌کردند، می‌نگریستیم ؛ دو رودخانه ، يك دریا و يك خلیج می‌دیدیم که از آن بالا به چشمان چیزی مانند این شکل می‌آمد .



بین النهرین و دریای مدیترانه

شاید درباره این رودها و دریاها هرگز چیزی به گوشتان نخوردم باشد، اما بسیار بیشتر از هر جای دیگر جهان، مردم این جاها را می‌شناختند . یکی از این رودها دجله و دیگری فرات است . این دو رود همچنان پیش می‌روند و به یکدیگر نزدیک می‌شوند تا سرانجام به هم می‌پیوندند و به خلیج فارس می‌ریزند . می‌توانید این دو رودخانه را روی زمین حیاط یا باغتان بکنید ، یا اگر مادرتان اجازه دهد ، کف اطاق بکشید . به عنوان شوخی و تفریح می‌توانید لیوانتان را دجله و پیاله‌تان را فرات بنامید . نیز می‌توانید دهان خود را که هر دو آنها را در آن خالی می‌کنید « خلیج فارس »

بخوانید؛ و چون آنديك اندك نامهای تازه بسیاری خواهید شنید و بزرگترها به خانه ها و کشتیها و اسبها و سگهایشان نام می دهند ، چرا شما به چیزهایی که مال خودتان است ، نامی ندهید؟ مثلاً می توانید ازین نامهای شکفت روی صندلی ، تختخواب ، میز ، شانه ، مسواک و حتی کلاه و کفشان بگذارید .

آنگاه ، اگر با هواپیمای خود به سوی باختر پرواز می کردیم ، کشوری به نام مصر ، رودخانه‌ای به نام نیل و دریایی به نام مدیترانه می دیدیم . مدیترانه یعنی «میان خشکی» زیرا که گرداگرد آنرا خشکی فرا گرفته است .

مدیترانه همانند يك دریاچه بزرگ است .

می گویند که پیشترها در مصر سنگ ، جای کنونی مدیترانه ، اصلاً آب نبوده ، دره خشکی بوده است که وقتی مردمانی در آن زندگی می کرده اند .

تنها اقوام متمدن عصر مفرغ ، در طول رودخانه نیل در مصر ، ودجله و فرات می زیستند . از جاهای دیگر جهان ، مردم هیچگونه آگاهی نداشتند و شاید در این جاهای دیگر جهان مردم غارنشین زندگی می کردند . اما فقط از مردم این دو جاست که پس از آغاز عصر آهن نوشته‌ای به دست داریم .

همه اقوامی که میان دجله و فرات زندگی می کردند ، سفیدپوست بودند . ما نمی دانیم که مردمان غیر سفید پوست ، نخست چگونه و چه زمان و در کجا زندگی می کردند ، اگرچه حدس زدن در این باب بیمزه نیست . گمان می رود که فقط سه خانواده مختلف سفید پوست وجود داشته



است و همه اقوام سفید پوست جهان از این سه خانواده به وجود آمده‌اند.  
آری ، دودمان شما ، خوب که دنبال کنید ، به اینجا می‌رسد .  
لابد می‌خواهید بدانید که نام آن سه خانواده چیست و خاندان شما کدام يك  
از آنها بوده است . آن سه خاندان :  
هند و اروپاییان ، که بیشتر آریاها خوانده می‌شوند ،  
سامی‌ها ، و

حامی‌ها هستند .

بیشتر ما از خاندان آریایی هستیم . پاره‌ای سامی هستند و گروهی  
هم از قوم حامی می‌باشند . اگر نام شما هوشنگ یا جمشید یا داریوش  
است ، احتمالاً آریایی هستید . اگر موسی یا سلیمان یا داود است ، به احتمال  
سامی هستید و اگر خوفویارامس است ، شاید حامی باشید .  
کمان می‌رود که آریاها نسبت به دو خاندان دیگر از نقاط  
شمالتر آمده باشند . آریاها نخستین کسانی بودند که اسبان وحشی را  
رام کرده و آنها را برای سواری و کشیدن گردونه به کار گرفته‌اند . همچنین  
گاوان را برای شیر و گوسفندان را برای پشمشان رام و اهلی ساخته‌اند .

## آغاز تاریخ یا بازگشت به زمان قبطیها

شما می‌توانید اتفاقات مهمی را که در زندگی خودتان افتاده است به یاد بیاورید، و بی‌گمان پندتان چیزهایی را که در زندگی پیش آمده برای شما نقل کرده است (مثلاً این که: در جنگ اول جهانی چه می‌کرده است.) اگر پدر بزرگتان هنوز زنده است، او نیز می‌تواند داستانهای دیگری از چیزهایی که هنگام کودکی روی داده است برای شما بگوید. شاید

پدر

پدر

پدر

پدر بزرگ شما

زمانی که <sup>۵</sup> که فتحعلیشاه قاجار پادشاه ایران بوده است، زنده

بوده، و

پدر

پدر

پدر

پدر

پدر بزرگ او

هنگامی که شاه عباس اول صفوی بر ایران فرمانفرمایی داشته، می‌زیسته است. اگرچه این نیاکان شما همه در گذشته‌اند، داستان آنچه در عهد زندگی آنان روی داده، در کتابهایی نوشته شده‌است. این داستانها همان تاریخ است.

اکنون ببینیم که چگونه می‌توان دانست که هر يك از این پیشامدها کی و در چه سالی روی داده است.

در جهان کنونی دو گونه تاریخ بسیار رایج است: یکی تاریخ هجری و دیگری تاریخ مسیحی یا میلادی.

تاریخ مسلمانان جهان، تاریخ هجری و آغاز آن یعنی نخستین سال آن، سالی است که پیغمبر اسلام از مکه به مدینه هجرت کرده‌است، و در بخشهای آینده، از آن گفتگو خواهیم کرد.

اما مسیحیان حساب روز و ماه و سال پیشامدهایی را که ازین پیش در جهان روی داده است به تاریخ میلادی<sup>۱</sup> نگاه می‌دارند که آغاز یا نخستین سال آن، سالی است که عیسی مسیح زاده است.

مسیح در سال اول میلادی، و البته نه در سال اول جهان، زنده بوده است. می‌دانید که این سال اول، چند سال پیش بود؟

اگر بدانید که اکنون چه سالی است، می‌توانید بگویید.

---

۱- میلاد از لغت ولادت و معنی آن - هنگام زادن - است.

اگر مسیح امروز زنده بود، چند ساله بود ؟  
شاید هزار و نهد و شصت و چند سال زمانی دراز به نظر آید .  
شاید دیده یا شنیده باشید که مردی یازنی صد سال در جهان زیسته  
است .

هیچ دیده یا شنیده‌اید ؟

از موضوع دور نشویم . در هزار و نهد سال ، فقط نوزده مرد که  
هر يك صد سال عمر کرده باشد ، می‌توانند یکی پس از دیگری زیسته  
باشند . خوب توجه می‌کنید ؟ نوزده تن یکی پس از دیگری بعد از زادن  
مسیح ؛ و این خود چندان زمان درازی نیست !

چیزهایی که برایتان گفتم که به حدس و گمان بدانها پی بردیم ،  
در روزگارانی که آن را پیش از تاریخ می‌خوانیم ، روی داده است . اما  
روزگارانی را که مردم خط و نوشتن می‌دانسته و پیشامدهای زندگی  
خوش را نوشته و به جای گذارده‌اند ، دوران تاریخی ، و آغاز آن را دوره  
آغاز تاریخ می‌نامیم .

نخستین تاریخ واقعی با قوم حامی آغاز می‌شود . به یاد دارید که  
حامیها یکی از سه خاندان نژاد سفید پوست بودند و پیشتر گفتیم که میان  
دجله و فرات می‌زیستند . گمان می‌رود که اینان زمانی دراز پیش از آنکه  
تاریخ آغاز شود ، از فرات و دجله گذشته و به سرزمین مصر رفته باشند .  
اما یقین داریم که آنان اسباب و اثاث خود را با قطار یا با اتوموبیل  
به مصر نبرده‌اند ، زیرا در آن روز کار راه آهن و اتوموبیل نبوده‌است .  
در چادر زندگی می‌کرده‌اند در خانه ، و سفرشان مانند چادر نشینان  
روز به روز و منزل به منزل انجام می‌گرفت .

هنگامی که از يك جا زده می شدند یا مواد غذایی که گرداگرد جایگاهشان بود ، تمام می گشت ؛ چادر های خود را برمی چیدند و بارشتران می کردند و اندکی دورتر می رفتند .

همینطور که جایی چادر می زدند و باز از آنجا به جای دیگر می رفتند ، به سرزمینی رسیدند که اکنون آنرا مصر می خوانیم .

چون سرانجام به مصر رسیدند ، آنجا را سرزمین شایسته و زیبایی برای زندگی یافتند و همانجا ماندند . این مصریان قدیم را به نام قبطنی بازمی خوانیم . به گمان شما قبطنیان برای چه مصر را سرزمینی در خور و شایسته زندگی یافتند ؟

بالا تر از همه ، برای طبیعت رودخانه نیل بود که شاید در نظر اول پسندتان نیفتد ، و آن این است که سالی يك بار طغیان می کند و آب آن خشکیهای پیراموش را فرا می گیرد .

هنگام بهار ، به اندازه ای باران تند و فراوان می بارد که رودخانه نیل برمی شود بالامی آید و لبریز می گردد و سراسر زمینهای پیراموش را آب فرا می گیرد . درست بدان می ماند که شما هنگام آبیاری باغتان شیرآب را باز بگذارید یا لوله لاستیکی را همچنان باز و آبفشان رها کرده و پی کار خود رفته و فراموش کرده باشید که آنرا ببندید .

اما مصریان می دانند که نیل چه وقت طغیان می کند و از بالا آمدن آب و طغیان نیل شادمان می شوند ، چنانکه در بیشتر جاها کناره این آبها را بد گل برمی آورند تا آب را برای باقی سال ، در روزهایی که باران نیست ، اندوخته کنند .

پس از آنکه بیشتر این آب بخارشد و از میان رفت ، گل ولایی در

سراسر آن زمینها از خود به جای می گذارد که پر از خاک سیاه و نمناک است. در چنین خاکی کاشتن خرما و گندم و چیزهای دیگری که به کلر خوراک آدمی می آید، بسیار آسان است.

اگر این طغیان هر ساله نیل نباشد، کشور مصر بیابان شنزاری می شود که هیچ نهال و گیاهی در آن نمی روید، زیرا رستنیها نیز مانند جانوران نیازمند آبند و بی آب می میرند.

اگر مصر آب نداشته باشد، مانند بیابان خشکی که مجاور آن است خواهد شد. این بیابان که چندان از مصر دور نیست، صحرا نامیده می شود. بدین گونه، رودخانه نیل است که خاک کناره های خود را چنین پر مایه و مصر را برای زندگی چنین آسایش خیز ساخته است؛ زیرا خوراک انسان به کمترین زحمت یا خود بی هیچ رنج و بسیار ارزان فراهم می گردد.

اما هوا به اندازه ای گرم است که مردم لباس نازک به تن می کنند و نیازی به خریدن زغال یا فروختن آتش برای گرم کردن خانه ندارند. باری، سرانجام حامیها به این سرزمین رسیدند و در آن بار افکندند و جایگزین گشتند و از آن پس مصری خوانده شدند.



منس یا منا ۳۴۰۰ پیش از میلاد

نخستین پادشاه مصر که نامش را می دانیم منس یا منا بود و بیش ازین چیزی درباره او نمی دانیم. گویا وی ترتیبی برای ذخیره و تقسیم و توزیع آب داده بود که مردم بهتر می توانستند آب رودخانه نیل را به کار برند، و احتمالاً نزدیک ۳۴۰۰ سال پیش از مسیح می زیسته است.